

## توضیح سؤال :

سلام لطفاً در مورد نامه حضرت علی علیه السلام به معاویه در مورد بیعت مردم با خلفای قبلی و خشنودی خدا از آن بیعت‌ها توضیح دهید .

ممنون از لطف شما

## آیا امام علی علیه السلام خلافت خلفاء را مشروع می‌دانست ؟

### پاسخ :

حضرت امیر علیه السلام در نامه خود به معاویه می‌نویسد:

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَفْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدُّ وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ فَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ فَرَجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدَعْوَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا فَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعَهُ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى.

نهج البلاغه: الكتاب رقم 6.

همانا کسانی با من، بیعت کرده اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند، پس آنکه در بیعت مضور داشت نمیتواند فلیفه ای دیگر برگزیند، و آنکه غایب است نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد، همانا شوراى مسلمین، از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام فود خواندند، فشنودی فدا هم در آن است.

مال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند، اگر سر باز زد با او پیکار میکنند، زیرا که به راه مسلمانان درنیامده، فدا هم او را در گمراهی و امی‌گذارد.

برخی به این نامه استناد می کنند و آن را دلیل مشروعیت خلافت ابوبکر و عمر دانسته ومی گویند:

در این نامه امام صریحاً اجماع مهاجرین و انصار را بر امامت کسی، باعث مشروعیت آن دانسته، از

جمله آن رامصمم خلافت فود می‌داند و آن را مورد رضایت فدا و باعث طعن بر مخالفین آن و متی ملال بودن

قتال با آنان می‌داند.

در پاسخ باید گفت: در نامه حضرت امیر(علیه السلام) به معاویه توجه به چند نکته ضروری است .

## احتجاج علی (علیه السلام) به معاویه از باب الزام

1. آنچه که مسلم است، امام (علیه السلام) در این نامه در مقام بیان یک قاعده کلی کلامی نیست؛ بلکه در مقام احتجاج با دشمن عنودی است که معتقد به مشروعیت خلافت خلفاء از طریق بیعت مهاجرین و انصار بود؛ یعنی از باب استدلال به خصم از راه عقاید و افکار و اعمال خود اوست، که از او بعنوان «**وَجَادِلْهُمْ بَالْتِي هِيَ اَمْسَنُ**» تعبیر می شود.

به عبارت دیگر، حضرت امیر (علیه السلام) به معاویه که از طرف عمر و عثمان استاندار و حاکم شام بود، و آنان را خلیفه مشروع می دانست، خطاب کرده و می فرماید:

**اگر از نظر تو معیار مشروعیت فلافت آنان، اجتماع مهاجرین و انصار بود، همان معیار در فلافت من نیز وجود دارد.**

2. از آنجا که قصد مؤلف نهج البلاغه، نقل بخش های بلیغ سخنان حضرت بوده؛ از این رو، بخشی از این نامه را نقل نکرده و دیگر مؤلفان؛ همانند نصر بن مزاحم و ابن قتیبه دینوری این نامه را به صورت مبسوط نقل کرده اند و نکاتی در نقل آنان هست که نشانگر حقیقت یاد شده است.

3. در آغاز نامه حضرت علیه السلام آمده:

**فَإِنَّ بَيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ لَزِمَتْكَ وَ أَنْتَ بِالشَّامِ .**

**همانگونه که بیعت با ابوبکر و عمر در مدینه بود و تو در شام به آن ملتزم گردیدی، باید به بیعت من نیز**

**تسلیم شوی.**

وقعه صفین - ابن مزاحم المنقري - ص 29 - با تحقیق عبدالسلام محمد هارون - چاپ مؤسسه العربیة الحدیثه و الامامه والسیاسة - ابن قتیبه الدینوری - با تحقیق شیری - ج 1 - ص 113 و با تحقیق زینی - ج 1 - ص 84 و المناقب - موفق الخوارزمی - متوفای 568 - ص 202 - با تحقیق شیخ مالک محمودی - چاپ جامعه مدرسین قم و جواهر المطالب - ابن دمشقی شافعی - ج 1 - ص 367 - با تحقیق شیخ محمودی - چاپ مجمع احياء الثقافه الاسلامیة و تاریخ مدینه دمشق - ابن عساکر - ج 59 - ص 128 - با تحقیق علی شیری - چاپ دارالفکر و شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید - ج 3 - ص 75 و ج 14 - ص 35 و 43 .

و این فرمایش حضرت، در برابر استدلال سخیف معاویه است که دلیل تسلیم نشدن خویش در برابر حضرت را، سرپیچی مردم شام از بیعت با حضرت عنوان کرده بود:

**وَأما قولك أن بيعتي لم تصح لأن أهل الشام لم يذفلوا فيها كيف وإنما هي بيعته وأمدته، تلزم الماضر والغائب، لا**

**يثنى فيها النظر، ولا يستأنف فيها.**

شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید - ج 14 - ص 43 و بحار الأنوار - علامه مجلسی - ج 33 - ص 82 و الغدير - علامه امینی - ج 10 - ص 320 و نهج السعادة - محمودی - ج 4 - ص 263 .

**اما گفتار تو که به خاطر بیعت نکردن اهل شام، فلافت مرا زیر سؤال بردی، سفتن بی اساس و سفیف است؛**

زیرا بیعتی که با فلیفه مسلمین در مرکز حکومت اسلامی انجام می‌گیرد ، رعایت آن بر تمام ماضران و غائبان

لازم است و کسی حق ندارد در آن تجدید نظر کند و یا بیعتی جدیدی را از سر گیرد .

4 . حضرت در بخش پایانی نامه، داستان بیعت شکنی طلحه و زبیر را گوشزد نموده و سپس از معاویه می‌خواهد همانند سایر مسلمانها در برابر حکومت ، سر تسلیم فرود آورد و خود را گرفتار نماید و در غیر این صورت با وی به ستیز خواهد برخاست :

وإن طلحة والزبير بايعاني ثم نقضا بيعتي، وكان نقضهما كردهما، فجاهدتهما . على ذلك متى جاء المق وظهر أمر الله وهم كارهون . فادفل فيما دفل فيه المسلمون، فإن أمب الأمور إلى فيك العافية، إلا أن تتعرض للبلاء . فإن تعرضت له قاتلتك واستعنت الله عليك .

به جانم سوگند ! اگر شرط انتفاب رهبر ، مضور تمامی مردم باشد ، هرگز راهی برای تمقق آن وجود نخواهد داشت ، بلکه آنان که صلاحیت دارند، رهبر و فلیفه را انتفاب می‌کنند و عمل آن ها نسبت به دیگر ، مسلمانان نافذ است ، آنگاه نه ماضران بیعت کننده ، حق تجدید نظر دارند و نه آنان که در انتفابات مضور نداشتند حق انتفابی دیگر را فواهند .

وقعة صفين: ص 20 و 29، الامامة والسياسة: ج 1، ص 113، المناقب خوارزمي: ص 202، جواهر المطالب: ج 1، ص 367، تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر: ج 59، ص 128 و شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد: ج 14، ص 36.

اگر امام علی علیه السلام بیعت با خلفای سه گانه را دلیل بر مشروعیت آنها می‌دانست ، چرا خودش از بیعت کردن با آنان امتناع کرد ؟ این که امام علی علیه السلام با آنها بیعت نکرده است ، از قطعیات تاریخ است که حتی صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده‌اند .

محمد بن اسماعیل بخاری می‌نویسد :

وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم، ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها على ليلا ولم يوءذن بها أب بكر وصلى عليها وكان لعلى من الناس وجه مياة فاطمة فلما توفيت استنكر على ووجه الناس فالتمس مصالمة أبي بكر ومبايعته ولم يكن يبائع تلك الأشهر .

فاطمة زهرا [ سلام الله عليها ] بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شش ماه زنده بود ، وقتی از دنیا رفت ، شوهرش او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد و خود بر او نماز خواند . تا فاطمه زنده بود ، علی [ علیه السلام ] در میان مردم امتراهم داشت ؛ اما وقتی فاطمه از دنیا رفت ، مردم از او روی گرداندند و این جا بود که علی با ابوبکر مصالحه و بیعت کند . علی [ علیه السلام ] در این شش ماه که فاطمه زنده بود ، با ابوبکر بیعت نکرده بود .

بعد هم که بیعت کردند ، از روی میل و اختیار نبوده است ؛ بلکه با زور و اجبار بوده است ؛ چنانچه امام علی علیه السلام در نهج البلاغه نامه 28 می فرماید :

إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يَقَادُ الْجَمَلُ الْمَفْشُوشُ مَتَى أَبَايَع .

مرا از خانه ام کشان کشان به مسجد بردند ؛ همان گونه ای که شتر را مهار می زنند و هر گونه فرار و اختیار از او می گیرند

و جالب این است که می گوید وقتی آقا امیر المؤمنین علیه السلام وارد مسجد شد ، گفتند با ابوبکر بیعت کن . حضرت فرمود : اگر من بیعت نکنم ، چه می شود ؟ گفتند : قسم به خدای که شریک ندارد ، گردنت را می زنیم . حضرت فرمود : در این هنگام بنده خدا و برادر پیامبر را کشته اید . ابوبکر ساکت شد و چیزی نگفت .

فَقَالُوا لَهُ : يَا بَايَع . فَقَالَ : إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ ؟ ! قَالُوا : إِذَا وَانْتَهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ ! قَالَ : إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ

اللَّهِ وَأَنَا رَسُولُهُ . وَأَبُو بَكْرٍ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ .

الإمامة والسياسة بتحقيق الشيبي: 31، باب كيف كانت بيعة علي بن أبي طالب .

و از آن جالب تر این که در اثبات الوصیة مسعودی آمده است که امیر المؤمنین علیه السلام را کشان کشان بردند به طرف آقای ابوبکر و گفتند که باید بیعت کنی . دست علی علیه السلام مشت بود و باز نبود . تمام این ها جمع شدند تا مشت آن حضرت را باز کنند و در درون دست ابوبکر قرار دهند ، نتوانستند . جناب ابوبکر تشریف آوردند جلو و دست خود را بر روی دست بستۀ امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان بیعت کشیدند .

فَرَوَى عَنْ عَدِيِّ بْنِ مَاتَمٍ أَنَّهُ قَالَ : وَاللَّهِ ، مَا رَمَمْتُ أَمْدًا قَطُّ رَمَمْتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْنِ اتِي بِهِ

مَلْبِيًا بَثْوَبِهِ يَقُودُونَهُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَقَالُوا : يَا بَايَع ، قَالَ : فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ ؟ قَالُوا : نَضْرِبُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ ، قَالَ : فَرَفَعَ

رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ، وَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّهُمْ أَتَوْا أَنْ يَقْتُلُونِي فَإِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَأُمُّو رَسُولُ اللَّهِ ، فَقَالُوا لَهُ : مَدِ

يَدَكَ فَبَايَعْنَا عَلَيْهِمْ فَمَدُّوا يَدَهُمْ كَرَاهًا ، فَخَبِضَ عَلِيُّ أَنْفَهُ فَرَامُوا بِأَيْمَانِهِمْ فَتَمَّهَا فَلَمْ يَقْدِرُوا ، فَمَسَّحَ عَلَيْهَا

أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ مَضْمُومَةٌ ... .

إثبات الوصیة للمسعودی: 146، الشافعی: 3 / 244 ، علم اليقين: 2 / 386 - 388 . بيت الأحران للمحدث القمی: 118، الأسرار الفاطمیة للشیخ

محمد فاضل المسعودی: 122، علم اليقين للكاشانی: 686، المقصد الثالث، الهجوم على بيت فاطمة (عليه السلام) لعبد الزهراء مهدی: 136، 343 .

## امام علیه السلام ، سیره شیخین را غیر مشروع می داند .

6. اگر امام علی علیه السلام خلافت آنان را مشروع می دانست ، چرا در روز شورای ششه نفره وقتی سه بار به حضرت پیشنهاد دادند که بر طبق سنت ابوبکر و عمر رفتار کند تا با او بیعت کنند ، حضرت با قاطعیت تمام رد نموده و اعلام کرد معیار و ملاک حکومت من فقط کتاب خدا و سنت پیامبر است و با وجود این دو ، نیازی به ضمیمه کردن سیره دیگری نیست.

یعقوبی ، تاریخ نویس معروف اهل سنت این قضیه را این گونه نقل می کند :

وفلا بعلی بن أبی طالب ، فقال : لنا الله عليك ، إن وليت هذا الامر ، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر . فقال : أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه ما استطعت . فلما بعثنا فقال له : لنا الله عليك ، إن وليت هذا الامر ، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر . فقال : لكم أن أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر ، ثم فلا بعلی فقال له مثل مقالته الأولى ، فأجابته مثل الجواب الأول ، ثم فلا بعثمان فقال له مثل المقالة الأولى ، فأجابته مثل ما كان أجابه ، ثم فلا بعلی فقال له مثل المقالة الأولى ، فقال : إن كتاب الله وسنة نبيه لا يحتاج معهما إلى إميرى أمد . أنت مجتهد أن تزوى هذا الامر عنى . فلما بعثنا فأعاد عليه القول ، فأجابته بذلك الجواب ، وصدق على يده .

تاریخ یعقوبی - الیعقوبی - ج 2 - ص 162

عبد الرمن بن عوف آمد پیش علی بن ابی طالب [علیه السلام] و گفت : ما با تو بیعت می کنیم به شرطی که وقتی حکومت به دست تو رسید ، به کتاب خدا ، سنت پیامبر و روش ابو بکر و عمر رفتار کنی . امام فرمود : من فقط بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر ؛ تا اندازه ای که توان دارم رفتار فواهم کرد .

عبد الرمن بن عوف رقت پیش عثمان و گفت : ما با تو بیعت می کنیم به شرطی که وقتی حکومت به دست تو رسید ، به کتاب خدا ، سنت پیامبر و روش ابو بکر و عمر رفتار کنی . عثمان در جواب گفت : بر طبق کتاب خدا ، سنت رسول و روش ابو بکر و عمر با شما رفتار فواهم کرد .

عبد الرمن دو باره رفت پیش امام و همان جواب اول را شنید ، دو باره رفت پیش عثمان و بازهم همان سفنی را گفت که بار اول گفته بود . برای بار سوم پیش علی بن ابی طالب رفت و همان پیشنهاد را داد ،

امام علی [ علیه السلام ] فرمود :

وقتی کتاب خدا و سنت پیامبر در میان ما هست ، هیچ نیازی به عادت و روش کسی دیگری نداریم ، تو تلاش می کنی که فلافت را از من دور کنی .

برای بار سوم پیش عثمان رفت و همان پیشنهاد اول را داد و عثمان هم همان جواب اول را داد . عبد الرمن دست عثمان را فشرد و خلافت را به او داد .

احمد بن حنبل نیز در مسندش قضیه را از زبان عبد الرحمن بن عوف این گونه روایت می کند :

عن أبي وائل قال قلت لعبد الرمن بن عوف كيف بايعتم عثمان وتركتم عليا رضي الله عنه قال ما ذنبي قد بدأت بعلي فقلت أبايعك على كتاب الله وسنة رسوله وسيرة أبي بكر وعمر رضي الله عنهما قال فقال فيما استطعت قال ثم عرضتها على عثمان رضي الله عنه فقبلها .

مسند احمد - الإمام احمد بن حنبل - ج 1 - ص 75 و مجمع الزوائد - الهيثمي - ج 5 - ص 185 و تاريخ مدينة دمشق - ابن عساکر - ج 39 - ص 202 و أسد الغابة - ابن الأثير - ج 4 - ص 32 و ...

أبي وائل می گوید به عبد الرمن بن عوف گفتم : بطور شد که با عثمان بیعت و علی را رها کردید ؟

عبد الرمن گفت : من گناهی ندارم ، من به علی [ علیه السلام ] گفتم که با تو بیعت می کنم به شرطی که

به کتاب خدا ، سنت رسول و روش ابی بکر و عمر رفتار کنی ، علی [ علیه السلام ] فرمود : " نمی توانم " . به

عثمان پیشنهاد دادم ، او قبول کرد .

معنای سخن امام علیه السلام این است که کتاب خدا و سنت رسول نقصی ندارند تا نیاز باشد که عادت و سیره کسی دیگری را به آن ضمیمه کنیم ؛ یعنی این که من سیره و روش آن ها را مشروع نمی دانم و محال است که چیزی را جزء اسلام نبوده و در اسلام مشروعیت ندارد ، وارد اسلام کنم .

و عبد الرحمن بن عوف نیز کاملاً بر این مطلب واقف بود که امام علی علیه السلام چنین شرطی را نمی پذیرد و هرگز زیر بار آن نخواهد رفت ؛ از این رو ، این پیشنهاد را داد تا عملاً خلافت را از امام دور کرده باشد و آن را به کسی واگذارد که از قبل جامعه خلافت را برای او دوخته بودند .

اگر امیر المؤمنین علیه السلام خلافت و سیره و روش آن دو را مشروع می دانست ، قطعاً در آن موقعیت حساس پیشنهاد عبد الرحمن بن عوف را رد نمی کرد تا مجبور نباشد بیش از دوازده سال دیگر خانه نشین باشد .

و باز حتی در زمان حکومت ظاهری خودش ، وقتی ربیعۀ بن اُبی شداد خثعمی به آن حضرت پیشنهاد داد که من در صورتی با شما بیعت خواهم کرد که بر طبق سنت ابو بکر و عمر رفتار کنی ، حضرت نپذیرفت و فرمود :

ويلك لو أن أبا بكر وعمر عملا بغير كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يكن علي شئ من

المق فبايعه ...

وای بر تو ! اگر ابو بکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرده باشند ،

چه ارزشی می‌تواند داشته باشد ؟

تاریخ الطبری ، الطبری ، ج 4 ، ص 56 .

## آیا علی (علیه السلام) معتقد به خلافت شورایی است ؟

اما جمله حضرت می‌فرماید:

وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا

گرچه برخی به این فراز از سخن حضرت برای مشروعیت بخشیدن به خلافت بر خواسته از شورای مهاجران و انصار استدلال نموده‌اند ولی کاملاً اشتباه و نادرست است زیرا ؛

### معاویه نه انصار و نه از مهاجرین بود

1. طرف سخن علی (علیه السلام) معاویه است که می‌خواهد با عدم شرکت خود و دیگر طلقاء ، بیعت حضرت را زیر سؤال ببرد حضرت در این نامه می‌فرماید :

وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ

اگر بر فرض ، انتخاب خلیفه بر اساس شورا هم باشد ، شورا حق مسلم مهاجرین و انصار است و تو نه از انصاری و نه از مهاجرین ؛ بلکه در سال فتح مکه در زیر سایه شمشیر آن هم به ظاهر اسلامی آوردی .  
علی (علیه السلام) در قضیه جنک صفین در رابطه با یاران معاویه صراحتاً می‌فرماید:

فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْمَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنِ اسْتَسَلَمُوا وَ أَسْرَوْا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ .

خطبه 16.

قسم بفدایی که دانه را شکافت ، و پدیده‌ها را آفرید ، آن‌ها اسلام را نپذیرفتند ؛ بلکه به ظاهر تسلیم شدند ، و کفر

فود را پنهان داشتند ، آنگاه که یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند .

عمار یاسر ، یار باوفای امیر المؤمنین نیز به تبعیت از امام می‌گوید :

وَاللَّهِ مَا أَسْلَمُوا ، وَلَكِنِ اسْتَسَلَمُوا وَأَسْرَوْا الْكُفْرَ فَلَمَّا رَأَوْا عَلَيْهِ أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ .

مجمع الزوائد: 1/113، عن الطبرانی.

به فدا سوگند این‌ها اسلام نیاوردند ؛ بلکه به ظاهر تسلیم شدند و آنگاه که نیرو یافتند ، کفر فود را اظهار نمودند .

و با فتح مکه هجرت پایان پذیرفت ؛ همان طوری بخاری کرده که رسول اکرم (ص) فرمود :

لَا هِجْرَةَ بَعْدَ فَتْحِ مَكَّةَ .

صحیح البخاری، ج 4، ص 38، ح 3079، کتاب الجهاد والسير، ب 194، باب لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ .

و از قول عائشه نیز نقل کرده که گفت:

انْقَطَعَتِ الْهَيْجْرَةُ مُنْذُ فَتَحَ اللَّهُ عَلَي نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ .

صحیح البخاری، ج 4، ص 38، ح 3080، کتاب الجهاد والسير، ب 194، باب لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ .

از روزی که فداوند مکه را برای پیامبرش فتح نمود، دیگر هجرت قطع شد و پایان گرفت.

### خلافت ابوبکر فتنه و امر ناگهانی بود

2. در قضیه ابوبکر که شورایی در کار نبود؛ بلکه بنا به تصریح شخص ابوبکر که گفت:

إِنَّ بَيْعَتِي كَانَتْ فِتْنَةً وَقِيَ اللَّهُ شَرَّهَا وَفَشِيَتْ الْفِتْنَةُ .

أنساب الأشراف للبلاذري، ج 1 ص 590، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 6 ص 47 بتحقيق محمد ابوالفضل .

بیعت من یک امر ناگهانی و اتفاقی بیش نبود؛ ولی فداوند ما را از شر او مفاظ نمود و به خاطر جلوگیری از فتنه به

قبول خلافت تن داد .

و جناب عمر نیز صراحت دارد که :

إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فِتْنَةً وَقِيَ اللَّهُ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ .

شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 2 ص 26، و ر.ک: صحیح البخاری، ج 8، ص 26، کتاب المحاربین، باب رجم الحبلى من الزنا؛

مسند احمد، ج 1، ص 55 .

بیعت با ابوبکر، یک امر ناگهانی بود؛ ولی فداوند ما را از شر آن مفاظ کرد و اگر کسی دوباره فهاست با چنین بیعتی،

خلیفه شود، او را بکشید ! .

### علی معتقد به خلافت انتصابی است

3. حضرت امیر (علیه السلام) معتقد به خلافت انتصابی است و خلافت انتخابی را مخالف کتاب و سنت می داند، این نکته در جای

جای نهج البلاغه به چشم می خورد . حضرت در خطبه دوم نهج البلاغه، خلافت را ویژه آل محمد (ص) دانسته و وصیت پیامبر

گرامی (ص) گواه بر ادعای خویش بیان می کند :

وَلَهُمْ فَمَصَانِعُ مَقِّ الْوَلَايَةِ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ .

ولایت مق مسلم آل محمد است، و این ها وصی و وارث رسول اکرم صلی الله علیه وآله هستند .

نهج البلاغة عبده ج 1 ص 30، نهج البلاغة (صباحي الصالح) خطبة 2 ص 47، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد ج 1 ص 139،

و در نامه خود به مردم مصر می نویسد :

فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُنْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَفْطُرُ بِبَالِي أَنْ الْعَرَبَ تَزَعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنْمُوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ .

بفدا سوگند باور نمی کردم، و به ذهنم فطور نمی‌کرد که ملت عرب این چنین به توصیه های رسول اکرم پشت و پا زده، و فلافت را از فاندان رسالت دور سازد.

نهج البلاغه، الكتاب الرقم 62، كتابه إلى أهل مصر مع مالك الأشتر لما ولاه إمارتها، شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد: 6/95، و17/151، الإمامة والسياسة: 1/133 بتحقيق الدكتور طه الزيني ط. مؤسسة الحلبي القاهرة .

و در خطبه 74 می فرماید :

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأُسَلِّمَنَّ مَا سَلِمَتِ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ فَاصْنَعُوا التَّمَسَّاسَ لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ (هُدًى فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُفْرِهِ وَ زَبْرَجِهِ .

همانا میدانید که سزاوارتر از دیگران به فلافت من هستم، سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می‌نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه باشد، و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم، و از آن همه زر و زیوری که بدنبال آن حرکت میکنید، پرهیز میکنم.

### علی (علیه السلام) خلافت ابو بکر را حکومت استبدادی می‌داند

4. حضرت امیر (علیه السلام) خلافت خلفا را مبتنی بر اساس دموکراسی نمی‌داند؛ بلکه صراحت دارد که حکومت را به استبداد قبضه کردند؛ همان طوری که در خطاب به به ابوبکر فرمود :

وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ وَكُنَّا نَرَى لِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَصِيبًا مَتَّى فَاضَتْ عَيْنَا أَبِي بَكْرٍ .

تو در حق من استبداد کردی و بخاطر جایگاه من با رسول اکرم، فلافت حق مسلم من بود، که قطرات اشک ابوبکر با شنیدن این سخن علی 7 سرازیر گشت.

صحيح البخارى: 5/82، كتاب المغازى، با غزوة خيبر، مسلم، ج 5، ص 154، (چاپ جديد: ص 729 ح 1758)، كتاب الجهاد، باب قول النبى (ص) لانورث ما تركناه صدقة .

## علی (علیه السلام) عمر را شایسته خلافت نمی‌داند

5. و همچنین وقتی مطلع می‌شود که ابوبکر تصمیم دارد عمر را به عنوان خلیفه منصوب کند، اعتراض شدید خود را با صراحت اعلام می‌کند؛ همان طوری که در نقل ابن سعد در طبقات آمده:

عن عائشة قالت لما مضرت أبا بكر الوفاة استخلف عمر فدخل عليه على وطمه فقالا من استخلفت قال عمر قال فماذا أنت قائل لربك قال بالله تعرفاني لأنا أعلم بالله وبعمر منكما أقول استخلفت عليهم فير أهلك.

عائشه نقل می‌کند: در آفرین لمظالم زندگی ابوبکر، علی (علیه السلام) و طلمه نزد او رفتند و از وی پرسیدند: چه کسی را خلیفه خود قرار داده‌ای؟

پاسخ داد: عمر را.

به وی گفتند: پاسخ فداوند را چه فواهی داد.

پاسخ داد: آیا فدا را به من می‌شناسانید، من به فدا و عمر از شما آگاه ترم، اگر به ملاقات فداوند بروم فواهم گفت: که بهترین بنده تو را برای خلافت انتخاب کردم.

الطبقات: 3/196، تاریخ مدینه دمشق: 44/251، عمر بن الخطاب للاستاذ عبد الكريم الخطيب ص 75.

## علی (علیه السلام) به انتخاب عثمان به شدت اعتراض می‌کند

6. و نیز نسبت به خلافت عثمان نیز مخالفت خود را اعلام کرده و مقاومت می‌کند تا جایی که عبد الرحمن بن عوف او را تهدید به قتل می‌کند:

قال عبد الرحمن بن عوف: فلا تجعل يا علي سبيلاً إلى نفسك، فإنه السيف لا غير.

الامامة والسياسة، تحقيق الشيرى ج 1 ص 45، تحقيق الزينى ج 1 ص 31.

و از قضیه شوری شش نفره عمر به شدت می‌نالید و فریاد در می‌آورد:

فيا لله وللشورى متى اعترض الربى في مع الاول منهم متى صرت اقرن الى هذه النظائر لکنى اسففت إذ اسفوا و طرت إذ طاروا فصفا رجل منهم لضغنه و مال الآخر لبيهره مع هن و هن الى ان قام ثالث القوم نافياً مضنيه بين نبيله و معتلفه و قام معه بنو ابيه يفضمون مال الله فضمه الابل بنته الربيع الى ان انتكت عليه فتله و اجهز عليه عمله و كبت به بطنته.

پناه به فدا از این شورا! در کدام زمان من با اعضاء شورا برابر بودم که هم اکنون مرا همانند آن ها پندارند و در

صف آن ها قرارم دهند، ناچار، باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم، یکی از آن ها با کینه‌ای که از

من داشت روی برتافت و دیگری دامادش را بر مقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر (طلحه و زبیر) که زشت است آوردن نامشان .

تا آن که سومی به خلقت رسید ، دو پهلویش از پرفوری باد کرده ، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود ، و فویشتاوندان پدری او از بنی امیه بپا فاستند ، و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند ، چون شتر گرسنه‌ای که به جان گیاه بهاری بیافتد ، عثمان آن قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد ، و اعمال او مردم را برانگیفت ، و شکم بارگی او نابودش سافت .

نهج البلاغه، خطبه 3 .

### علی (علیه السلام) ابوبکر و عمر را خائن و حیلہ گر می‌داند

7 . امیرمؤمنان (علیه السلام)، ابوبکر و عمر را دروغگو، گنهکار، حیلہ گر و خائن می‌داند،

همان طوری در کتاب صحیح مسلم که از دیدگاه اهل سنت صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن کریم می‌باشد ، از زبان عمر ، خطاب به عباس و علی می‌گوید :

فَلَمَّا تَوَفَّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ... فَأَيُّ مَآءٍ كَاذِبًا آتَمًّا غَادِرًا فَائِنًا... ثُمَّ تَوَفَّى أَبُو بَكْرٍ فَقُلْتُ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلِي أَبِي بَكْرٍ، فَأَيُّ مَآءٍ كَاذِبًا آتَمًّا غَادِرًا فَائِنًا! وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنِّي لَصَادِقٌ، بَارٌّ، تَابِعٌ لِّلْمَقِّ!

پس از رحلت پیامبر گرامی (ص) ، ابوبکر مدعی خلافت آن حضرت شد ، و شما دو نفر (علی و عباس) ابوبکر را دروغگو، گنهکار ، میله گر و فائن دانستید ، و پس از درگذشت ابوبکر من مدعی خلیفه پیامبر و ابوبکر نمودم شما باز هم مرا دروغگو ، گنهکار ، میله گر و فائن دانستید .

صحیح مسلم ج 5 ص 152، (ص 728 ح 1757) کتاب الجهاد باب 15 حکم الفی حدیث 49. فتح الباری ج 6 ص 144 .

### علی (علیه السلام) خلفای گذشته غاصب خلافت می‌داند

8 . علی (علیه السلام) برای خلافت خلفای گذشته مشروعیتی قائل نیست و آنان غاصب خلافت حق خود می‌داند، همان طوری که در نامه خود به عقیل می‌نویسد :

فَجَزَتْ قُرَيْشًا عَنِ الْجَوَازِي فَقَدْ قَطَعُوا رِمِيَّ وَ سَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي.

خدا قریش را به کیفر زشتیهایشان عذاب کند ، آن ها پیوند فویشتاوندی مرا بریدند ، و حکومت فرزند مادرم

(پیامبر ص) را از من ربودند .

نهج البلاغه، کتاب رقم 36 .

و در نقل ابن ابی الحدید آمده که حضرت فرمود:

وغمبونی مقی ، وأجمعوا علی منازعتی أمرا كنت أولى به .

قریش مق مرا غصب کردند و در امر فلاحت که از همه شایسته‌تر بودم با من به نزاع برافستند .

شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج 4، ص 104، ج 9، ص 306 .

بنا به ابن قتیبه وقتی ابو بکر قنفذ را نزد علی (علیه السلام) فرستاد و به او گفت :

یدعوکم فلیفء رسول الله (ص)

فلیفء پیامبر تو را امضار کرده است .

علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود :

لسریع ما کذبتم علی رسول الله (ص)

چه زود بر پیامبر گرامی (ص) دروغ بستید و خود را فلیفء او نامیدید .

ثم قال أبو بکر : عد إلیه فقل : أمير المؤمنين يدعوکم ، فرفع علی صوته فقال : سبمان الله لقد ادعی ما لیس له .

ابو بکر برای مرتبه دوم قنفذ را نزد علی (علیه السلام) فرستاد و گفت: به او بگو: امیر المؤمنین تو را امضار کرده است .

علی (علیه السلام) با شنیدن این سخن فریاد بر آورد: سبمان الله چه ادعای بی جایی کرده است .

الإمامة والسیاسة بتحقیق الزینی، ص 19 وبتحقیق الشیری، ص 30 .

آیا با توجه به نکات هفتگانه یادشده ، باز هم جای آن دارد که بگوییم علی (علیه السلام) به نقش شوری در خلافت عقیده دارد و یا

خلافت خلفای گذشته را مشروع می‌داند؟!

**آیا اجماع صحابه دلیل بر رضایت خداوند است؟**

اما نسبت به جمله حضرت که می‌فرماید:

فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِماماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضاً .

پس اگر مهاجرین و انصار بر امامت کسی گرد آمدند ، و او را امام فود فوآندند ، فشنودی فدا هم در آن است .

آقایان اهل سنت نمی‌توانند به این فراز از سخن حضرت امیر (علیه السلام) برای اثبات حقانیت خلافت خلفا استدلال نمایند؛ زیرا :

أولاً: در برخی از نسخ نهج البلاغه بجای جمله «كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضاً»

عبارت «كَانَ ذَلِكَ رِضًا» بدون ذکر کلمه «لِلَّهِ» آمده است

(رجوع شود به نهج البلاغه چاپ: مصر، قاهره، الاستقامة. که کلمه «لِلَّهِ» داخل گیومه قرار گرفته است.)

یعنی اگر مهاجرین و انصار کسی را برای خلافت برگزیدند، دلیل بر رضایت آنان بر این انتخاب می‌باشد و این بیعت در اثر زور و شمشیر صورت نگرفته است.

ثانیاً: بر فرض این که کلمه «لِلَّهِ» نیز در خطبه وجود داشته باشد، معنایش این است که همه مهاجرین و انصار که حضرت علی، صدیقه طاهره، حسن و حسین علیهم السلام نیز داخل آنان باشد، بر امامت کسی اجماع کنند، قطعاً دلیل بر رضایت خداوند می‌باشد.

### آیا فاطمه زهرا (س) با ابوبکر بیعت نمود؟

مگر نه این است که صدیقه طاهره بنا به روایات صحیح رضایت او رضایت پیامبر و غضب او غضب پیامبر می‌باشد که بنا به نقل حاکم نیشابوری رسول اکرم (ص) به فاطمه زهرا (س)

إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ، وَيَرْضَى لِرِضَاكَ.

فدا به غضب تو غضبناک و به رضایت تو راضی می‌شود.

آن گاه گفته:

هَذَا مَدِيْثٌ صَمِيْعٌ الْإِسْنَادِ وَلَمْ يَفْرَجَاهُ.

این روایت صحیح است ولی بفاری و مسلم ذکر نکرده‌اند.

مستدرک: 3/153، مجمع الزوائد: 9/203، الأحاد والمثانی للضحاک: 5/363، الإصابه: 266، 8/265، تهذیب التهذیب: 21/392، سبل الهدی والرشاد للصالحی الشامی: 44/11.

و به نقل بخاری حضرت فرمودند:

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِّنِّيْ فَمَنْ أَغْضِبَهَا أَغْضَبَنِيْ .

فاطمه پاره تن من است و هر کس او را به غضب آورد مرا به غضب آورده است.

صحیح البخاری 4/210 (ص 710، ح 3714)، کتاب فضائل الصحابه، ب 12 - باب مَنَاقِبِ قَرَابَةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . و 4/219، (ص 717، ح 3767) کتاب فضائل الصحابه، ب 29 - باب مَنَاقِبِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ .

و به نقل مسلم نیشابوری، حضرت فرمود:

إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِّنِّيْ يُؤْذِنِيْ مَا آذَاهَا.

فاطمه پاره تن من است و هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است.

صحیح مسلم 7/141 ح 6202 کتاب فضائل الصحابه رضی الله تعالی عنهم، ب 15 - باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ .

شکی نیست که حضرت زهرا (س) نه تنها با ابو بکر بیعت نکرد؛ بلکه در حال غضب و خشم و قهر از ابوبکر دار فانی را وداع نمود .  
به نقل بخاری :

**فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ مَتَى تُوَفِّيَتْ.**

**مضرت فاطمه دختر پیامبر اکرم (ص) بر ابوبکر غضب نمود و از وی قهر کرد تا روزی که از دنیا رفت .**

صحیح البخاری: 4/42، ح 3093، کتاب فرض الخمس، ب 1 - باب فَرَضِ الْخُمْسِ .

و بنا به وصیت آن حضرت ، علی (علیه السلام) او را شبانه دفن کرد ، بدون آن که ابوبکر که خود را به عنوان خلیفه پیامبر قلمداد می کرد ، اطلاع دهند بر بدن وی نماز خواند :

**فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ، دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا .**

صحیح بخاری، ج 5، ص 82، ح 4240، کتاب المغازی، ب 38، باب غَزْوَةُ حَبِيرٍ، صحیح مسلم، ج 5، ص 154، ح 4470، کتاب الجهاد والسير (المغازی)، ب 16 - باب قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ» .

## **آیا علی (علیه السلام) در میان مهاجرین و انصار بود؟**

مگر نه این است که علی (علیه السلام) بنا به نقل بخاری و مسلم تا مدت 6 ماه از بیعت با ابوبکر خود داری نمود :

**وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم، ستة أشهر... ولم يكن يبائع تلك الأشهر .**

**مضرت فاطمه بعد از رحلت پیامبر 6 ماه زند بود و در طول این مدت علی (علیه السلام) با ابوبکر بیعت ننمود .**

صحیح البخاری، ج 5، ص 82، صحیح مسلم، ج 5، ص 154.

آیا بیعت نمودن علی (علیه السلام) دلیل بر عدم مشروعیت خلافت ابوبکر نیست؟

مگر بنی هاشم به تبعیت از علی (علیه السلام) از بیعت خود داری نکردند ؟

بنا به نقل عبد الرزاق استاد بخاری :

**فقال رجل للزهري : فلم يبايعه عليّ ستة أشهر ؟ قال : لا ، ولا أمد من بني هاشم .**

**مردی به زهری گفت : آیا درست است که علی در طول 6 ماه بیعت نکرد ؟ پاسخ داد : نه علی و نه هیچیک از بنی**

**هاشم در طول این مدت بیعت نکردند .**

المصنف لعبد الرزاق الصنعاني، ج 5، ص 472 - 473.

همین تعبیر را بیهقی در سنن ، طبری در تاریخ خود و ابن اثیر در دو کتاب رجال و تاریخ خود نقل کرده اند .

اسد الغابة: 3/222 و الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 325 و السنن الکبری، ج 6، ص 300 و تاریخ الطبری، ج 2، ص 448 .

مگر آقای ابن حزم از علمای بزرگ اهل سنت نمی گوید :

ولعنة الله على كل إجماع يفرج عنه على بن أبي طالب ومن بمضرتة من الصمابة .

لعنت فداوند بر آن اجماعی که علی (علیه السلام) و همراهانش در داخل آن اجماع نباشند .

المحلی: ج 9، ص 345، بتحقیق أحمد محمد شاکر، ط. بیروت - دارالفکر .